

خپلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

۱۷ جولای، ۲۰۲۲

مرحوم داود موسی

مبحثی در قوم گرایی



پیشگفتار:

مرحوم محمد داود موسی یک تن از شخصیت های معاصر و مطرح فرهنگ، ادبی، فلسفی، حقوقی و آشنا به کلتور و فرهنگ افغانستان بود که در ماه

مارچ ۲۰۲۲ میلادی مطابق به ماه توت ۱۴۰۰ هجری شمسی بصورت دد منشانه با دسیسه ایکه برای بار دوم طرح گردیده بود در شهر کابل به

شهادت رسید.

آثار و مباحثاتی که از مرحوم داود موسی بدسترس است، اکثرآ چون جنبه آموزشی و فلسفی دارد، علی الرغم انتشار قلبی در مطبوعات افغانی،

بار دیگر برای مطالعه هموطنان و ادب دوستان تقدیم میگردد.

راست اگر بگویم، خلاصه قضیه ازین قرار است که چیزی آقای فرید یونس نوشتند و چیزی هم من به جواب شان نوشتم. مگر در همین کج دار و مریز قته آقای یونس فلاشی دار برآمد، یعنی ایشان با استفاده از لب دیگر خنجر خود - که پروگرام تلویزیونی شان باشد، مرا متهم به قوم پرستی ساختند. خوبست. میگویند سیل (سیر) هم سیل است و سرگردانی هم سیل است. باید به عرض شان برسنام که من از موضوعات قومی آنقدر به دور افتاده ام که از میان دوستان بسیار نزدیکم، به غیر از آنانی که نام فامیلی قومی (از قبیل، تره خیل، بارکزی، نورزی، هود خیل، پوپل و غیره) دارند، نسبت قومی دیگران را اصلاً نمی دانم.

حالا که سر صندوق «پاندورا» را باز کردم، بهتر است مطلبی در تاریخ قوم گرایی نیز بنویسم. رومن ها از خیلی زمان ماقبل میلاد مسیح معتقد به پرنسیپ «گنز» بودند و آن پنداری بود که یک قوم دارای نام و دین مشترک خود را از طریق سلسله نسل مردان به یک جد مشترک می پیوستند. درین پندار، گویا وجود مادر به منزله یک مزرعه بی بود به غیز از آنچه که مردان میکاشت، خاصیت دیگری بران علاوه کرده نمی توانست. همین عقیده مرد سالاری در میان بسا ملل دنیای سوم، و به عین شکل در بعض اقوام کشور ما نیز هوا خواه فراوان دارد. مثلاً در میان اقوام پشتون به هر قومی که پدر وابسته بود، اولادش نیز الزاماً از همان قوم شمرده میشود.

مثال برجسته تر آن تا امروز هم در اقوام عرب وجود دارد. منتهی به این تفاوت که آنانی که به دلیل نسبت خود به پیغمبر مقبول اسلام بر دیگران فضل می فروشند، سه نکته برجسته ذیل را در نظر نمی گیرند: یکی این که از پیغمبر اسلام کدام اولاد ذکور باقی نماند تا نمایانگر سلسله لاینقطع مرد ابن مرد ابن مرد... باشد. نکته دوم این که خداوند در آیه «۱۳» سوره الحجرات در خطاب به نسل بشر می فرماید که "ما شما ار از یک زن و یک مرد آفریده و به شعب و قبائل مختلف تقسیم نمودیم تا یک دیگر را بشناسید. در واقع بهتر شما به نزد خداوند (ج) متقی تر شماست." سوم هم این که همین حضرت خلیفه چهارم (رض) که بعد از خود آن حضرت (ص) در سلسله و شجره اولاد نبی مقبول اولین مرد میباشد، فرموده است "شرافت الانسان بالعلم والادب، و لا بالمال والنسب." شرافت انسان به علم و ادب است و نه به مال و نسب. یعنی او خودش میگوید که به رسیدن نسب تان به من یا به بهترین مخلوقات (ص) بر شرافت شما نمی افزاید مگر این که توأم با علم و ادب باشد.

علمای جنتیک میگویند که تمام موجودات حیه دو جنسه، اعم از حیوان و نبات «جین» های خود را بصورت ۵۰-۵۰ فیصد از همان جنس ماده و نری که موجود را بوجود آورده اند می گیرد. این

قاعده تا کنون قابل تعدیل نبوده، پس اگر ما یک انسان یا حیوانی را می بینیم که ظاهراً صد در صد شبیه پدر خود میباشد، این تشابه ظاهری به این معنیست که همین موجود در ساختار اناتومیک و فزیولوژیک پنهان خود به همان اندازه شباهت به مادر خود هم دارد که همان توازن ۵۰-۵۰ را پوره کند.

پس می بینیم که آنچه که علم مدرن کشف نموده با توافق تام با گفته ۱۴,۵ قرنی احسن الحدیث قرآن و خلیفه چهارم میباشد. بدین معنی که در شخصیت یک انسان، آنچه که او را بر دیگران کرامت میدهد خارج از ساختار فزیک و بیولوژیکی او (طبیعت) بوده، و آن چیزی به جز از تعلیم و تربیت نیست.

این عقیده نیز در میان ملل مختلف جهان وجود دارد که فلان قوم روی هم رفته دارای فلان خاصیت (مثبت یا منفی) میباشد. مثلاً در انگلستان مردم سکاتلند و در کندهار قوم هوتک به خست و امساک متهم میباشند. این اتهام اگر راست هم باشد، تا اندازه ای قابل توجیه است. در ادوار قدیم که وسائط حمل و نقل دسته جمعی در اختیار ملل جهان قرار نداشت، اکثراً مردم از گهواره تا گور از محل، حتی از قریه خود هم فراتر نمی رفتند. پس همه ازدواج ها از میان یک عده محدود مردم صورت گرفته، و اگر یک پدرکلان دارنده یک خاصیتی برای خود می بود، وقتی نواده های او با همدیگر ازدواج میکردند، همان جین مشترک "قمچین" گردیده و آن قدر در نسل های ما بعد تبارز مینمود که امکانات همگونی (و حتی هم شکلی) بین همه اهل همان منطقه را فراهم میساخت. یک مثال این مدعی را می توان در منطقه «اپنزل» در کشور سویس دید که تعداد مردان و زنان کوتاه قد در میان شان بسیار زیاد است. مثال دیگر آن عبارت از مردم (ماسای) در افریقای شرقی می باشد که این بار مردم این طائفه اکثراً نحیف و بسیار بلند قد می باشند.

با بمیان آمدن انقلاب صنعتی در اروپا، و مخصوصاً ایجاد فابریکات صنعتی، ضرورت میرمی به کارگران اعم از مرد و زن پیدا شد. چون نفوس شهر های کوچک آن زمان جواب گوی تقاضا برای کارگران مورد ضرورت را نداشت، ملیونها نفر از روستا ها به شهر های صنعتی روی آوردند. این پروسه را مخصوصاً اختراع ریل و خط آهن سرعت بخشید زیرا دیگر لازم نبود که مردم تنها یا در گروپ های کوچک روی جاده های خراب از یک جا بجای دیگر سفر کنند.

همین تجمع مردم از مناطق دور دست باعث آن گردید تا جین های مختلف از اثر ازدواج بین مردم نا متجانس با هم خلط گردیده و خاصیت جین چنین است که مثل نظر و عقیده از اثر تنوع رشد و ارتقاء می نماید، در نتیجه از همین لحاظ و نتایج دیگر از قبیل ترقیات در خدمات صحی، محیط

زیست، خوراک، سپورت و غیره این رشد به حدی رسید که در کشور امریکا از اول قرن بیستم تا اخیر آن سن اوسط به دو برابر ارتقاء نمود. نسل انسان تنومند تر قد بلند تر گردید. بر گردیم به کشور خود ما. در میان پشتونها یک نام دیگری برای لفظ قوم وجود دارد که آن را "اصل" می گفته و می پرسند "په اصل څوک یی؟" یعنی از کدام قوم استی؟ هم ردیف با همین کلمه، اصطلاح "اصل و کم اصل" نیز وجود دارد که نظر به آن هر شخص قوم خود را اصل و دیگران را کم اصل می پندارد. حال اگر ما به این عقیده شویم که جد امجد فلان قوم که بهمدان بابا نام داشت، انسان واقعاً اصیلی بود. همینکه جین همین بهمدان بابا با جین خانمش خلط شد، دیگر اختیار از دست بهمدان بابا به دست تقدیر انتقال می نماید؛ زیرا ما دیگر نمی دانیم که در وجود طفل جدید او بر مبنای پرنسیپ ۵۰-۵۰ کدام جین خوب یا بد از کدام یکی از والدین به کجای طفل انتقال نموده است. به اصطلاح عامیانه بعضاً از آیین (آهن) ... می ماند.

نوع بشر در طی تاریخ قرنهای گذشته همواره سعی نموده تا از حیواناتی مثل اسب، سگ، مرغ، گوسفند و نباتاتی مثل گل، درخت میوه و غیره نسل خوب بگیرد. اما نتیجه این همه نسل گیری ها نیز همیشه مثبت نبوده، بلکه ارجل بوده است. درین تجربات اگر نتیجه آن اسب خوبتر می بود، مرکوب سواری خان صاحب می شد، و الا به کراچی می بستندش. با بمیان آمدن هنر انجنیری جنتیک در اواخر قرن گذشته، این طلسم برای بار اول شکست و انسان توانست تا جین های خوب پدر و مادر را در نسل جدید به دلخواه خود پیوند و جا بجا نماید.

یک دانشمند سکات لندی بنام این ویلموت در سال «۱۹۹۶» برای بار اول موفق گردید تا از حجره وجود یک گوسفند میش یک بره جدید را بوجود بیاورد که بکلی شبیه مادر بود. درین تجربه پای حیوان نر اصلاً دخیل نبود. نتیجه انقلابی که این موفقیت داکتر ویلموت بوجود آورد اینست که اگر روزی نسل بشر در شرف زوال قرار بگیرد و همه مردان از اثر جنگ و یا مرض و آفات سماوی از بین بروند، باز هم جنس زن میتوانند از وجود خود نسل آینده بسازند.

پس به این نتیجه می رسیم که پندار قوم پرستی زاده مستقیم پندار مردسالاری بوده و یک تیوری در مورد ایجاد مرد سالاری در میان ابناء بشر چنین است که میگویند تا «۴۰۰۰» سال قبل جوامع بشری همه گروهی عقیده زن سالاری بودند. در جنوب فرانسه یک تعداد زیاد مجسمه های خدایان باشندگان هزاران سال قبل بدست آمده که همگی شان زن بودند. این برای آن که تا زمانی که انسان تنها از طریق زراعت امرار معیشت می نمود، وجود زن را چون زمین فرا آورنده جمیع خوبی هایی که وجود ما بدان وابسته است می شمردند. وجود آلهات از قبیل «آیزس» در مصر، ا «ندرا»

در هند، «ایشتار» نزد سومری ها و بابلیان بزعم مدعیان همین نظر شاهد مدعی شان میباشد. اما وقتی انسانان بعضی از حیوانات را اهلی ساخته و صاحب رمه ها شدند، هر باری که در یک منطقه خشک سالی پدید می شد، رمه داران مجبوراً از ساحهٔ تصرف خود فراتر رفته و داخل قلمروی قبیلهٔ دیگری می شدند. همین حرکت موجب منازعه و جنگ گردیده و درین مقطع چون وجود زن جوابگوی مقابله با مردان نبود، دست بالا از آن جنس مرد گردید و پندار مرد سالاری از همین روز به بعد دامن گیر نسل بشر گشت.

نظر علمی دیگر مشعر برین است که نسل انسان وقتی از تغذیه از میوهٔ بالای درختان به پایین آمده و جاگزین مغاره های کوه شد، دیگر زن حامله نمی توانست از غار بیرون رفته و برای کثب معاش با دشمنان و حیوانات درنده دست و پنجه نرم کند. لهذا این وظیفه بر دوش مرد افتاد که در پایان به مرور قرنها مرد صاحب زور و اندام تنومند گردید. با اتکاء به همین قدرت باد آوردهٔ خود مرد بالآخره به این عقیده شد که نه تنها جنس زن ضعیف البنیه بوده، بلکه ضعیف العقل نیز می باشد.

پایان